

آکوارיום

امید یعقوبی

۲۵ خرداد ۱۳۹۱

۱ نوشته‌های نوجوانی

خراب کن، خورد کن، آب راکد گندیدست، خراب کن، خورد کن، حتا اگه تو ساختیش، خاطره‌ها؛ اونا می مونن، نگران اونا نباش، خاطرها درون تو زندگی می کنن، تو خراب کن و نترس، خورد کن تا ققنوس ببینی، تا از میان آواره‌ها جنگل ببینی، تو می ترسی، نترس، بدست میاری، جدید. آتش بزن تا تولد ببینی. تو زیر فشار عرق می کنی، بو می گیری، افکارت شروع به پیر شدن می کنن و می میرن، نسلها می رن و میان و بعضی‌ها هنوز، هنوز، می ترسن که خراب کنن، می خواهن بسازن، باور کن واقعا میخوان بسازن، نمی سازن، چون همشون ترسوآن، چون تو هم ترسوایی، می ترسی افکارت رو از دست بدی؟ می ترسی تنها بمونی؟ پس می میری چون قاتل زمانی ... بریز بیرون بذار شنا کنن. اون تو آکوارיום نساز پُر از ماهی مرده ... زنده‌ها هم مرده ببینن؟ اینه نمایشی که برای اونا ترتیب دادی؟ نمایشی از رقص مرده‌ها، بر روی سطح آب. سطح، سطح، سطح ...